

فصل نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و دوم، دوره جدید، سال هشتم
شماره یک (پیاپی ۲۹)، بهار ۱۳۹۵، صص ۱۴-۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۳/۲۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۱

جایگاه تشیع در اندلس در مقایسه با مذاهب دیگر (تحلیلی بر علل گسترش نیافتن تشیع در اندلس)

محمدعلی چلونگر *

چکیده

مسلمانان از سال ۹۲ تا ۸۹۸ ق/۷۱۱ تا ۱۴۹۲ م، در اندلس حضور داشتند و این منطقه بخشی از دنیای اسلام محسوب می‌شد. با بررسی جایگاه تشیع در اندلس، این مسئله برای ما آشکار می‌شود که در دوره حاکمیت مسلمانان در این سرزمین، تشیع نفوذ و گستردگی نداشت و اندلس وضعیت متفاوتی با مناطق شرقی خلافت داشت. عواملی چند موجب شد که در این منطقه از جهان اسلام، تشیع نتواند از کثرت جمعیت برخوردار شود. این عوامل را می‌توان این گونه برشمرد: فعال نبودن اصحاب و راویان روایات ائمه (ع) در آنجا؛ حضور نداشتن گسترده قبایل و خاندان‌های شیعی؛ حاکمیت امویان که مخالف هرگونه اندیشه و تفکر با بن‌مایه‌های شیعی بودند؛ حاکمیت مذهب اوزاعی و بعد از آن مالکی که مخالف تفکر و اندیشه‌های شیعی بودند. این مقاله در پی بررسی این عوامل است.

واژه‌های کلیدی: تشیع، اندلس، امویان اندلس، مذهب مالکی.

* استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) (m.chelongar@yahoo.com)

مقدمه

گسترش و نفوذ تشیع در مناطق مختلف دنیای اسلام، با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است. در طول تاریخ، این مذهب در مناطق شرقی خلافت از حمایت و گستردگی بیشتر و کثرت جمعیت برخوردار بوده است. در بررسی تاریخ اندلس نکته مهمی که جلب توجه می‌کند این است که در دوره هشتصد ساله اسلام در این منطقه، تشیع نتوانست راهی به آن قلمرو بازگشاید و زمینه و پایگاهی مهم به دست آورد.

حضور کمرنگ تشیع در اندلس، هم در بعد سیاسی و هم در بعد فرهنگی بود. در ابعاد سیاسی جلوه‌های تشیع در اندلس، در برخی اقدامات تبلیغی و چندین قیام (رک: ابن ابار، ۱۹۵۶: ۹۳/۱؛ ابن عذاری، ۱۹۸۰: ۵۲/۲ و ۵۳) و تأسیس دولت بنی حمود بود. اقدامات تبلیغی شیعه، به خصوص در دوره امویان اندلس، آنچنان گسترده نبود که همانند شرق اسلام حاکمیت امویان و عباسیان را با خطر جدی مواجه کند. امویان اندلس با قدرت، از هرگونه تبلیغی که شائبه علوی و شیعی داشت جلوگیری کردند و این مکان دور و جدا افتاده از قلمرو خلافت عباسی را برای خود نگاه داشتند. حکام اموی همواره، سیاست مبارزه با شیعیان را سرلوحه کار خود قرار دادند و تحرکات آنان را زیر نظر گرفتند. در اندلس، قیام‌های شیعی از نظر کلی بسیار محدود بودند و تا حدودی هیچ کدام نتوانستند به نتایج درخور ملاحظه‌ای برسند؛ به طوری که پس از مدتی سرکوب شدند و در جامعه اندلس، تأثیر عمیقی از خود بر جای نگذاشتند. در بعد فرهنگی نیز آموزه‌های اعتقادی، علمی، فقهی، کلامی و فلسفی تشیع نتوانست جایگاه رفیعی به دست آورد. ماهیت تشیع و گرایش‌های شیعی در اندلس، با آنچه در سرزمین‌های شرقی دنیای اسلام بود، اختلاف فراوان و معناداری

داشت. تشیع اندلس با آنچه تشیع اعتقادی اطلاق می‌شد، فاصله بسیاری داشت. در واقع، آنچه در اندلس از گرایش شیعی دیده می‌شود، دوستی اهل بیت (ع) و تکریم و گرامی داشتن ایشان است. البته در برخی کلمات و آثار اندلسیان، نمونه‌هایی از عقاید و باورهای مذهبی شیعی مثل امامت (ابن هانی، ۱۹۶۴: ۳۲۷)، وصایت (ابن بسام، ۱۹۸۸: ۲۸۲/۱)، شفاعت (ابن هانی، ۱۹۶۴: ۱۴۶)، عصمت (ابن هانی، ۱۹۶۴: ۱۰۶)، مهدویت و دشمنی با بنی‌امیه (ابن هانی، ۱۹۶۴: ۱۰۲ و ۱۱۰ و ۱۱۲) دیده می‌شود که این نمونه‌ها بسیار کمرنگ است.

گسترش تشیع در مناطق شرقی دنیای اسلام و مقایسه آن با اندلس این مسئله را به ذهن وارد می‌کند که چرا همانند شرق تشیع نتوانست در اندلس جایگاهی به دست آورد؟ این مقاله در پی بررسی علل و عوامل نفوذ نیافتن و گسترش نکردن تشیع در اندلس و پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. چرا در اندلس، همانند مناطق شرقی دنیای اسلام، تشیع نتوانست جایگاهی کسب کند؟
۲. جایگاه اصحاب و روایان ائمه و خاندان‌ها و قبایل شیعی در اندلس چگونه بوده است؟
۳. ارتباط امویان اندلس با جایگاه تشیع در اندلس چگونه بوده است؟
۴. مذاهب فقهی حاکم در اندلس چه تأثیری در جایگاه تشیع داشتند؟

حضور نداشتن گسترده سادات و علویان

یکی از عوامل گسترش تشیع در مناطق مختلف جهان اسلام، حضور علویان و سادات است. با نگاهی به سابقه تشیع در نقاط مختلف دنیای اسلام، این مسئله مسلم می‌شود که حضور علویان و سادات، به صورت انفرادی یا گروهی، با گسترش تشیع در آن مناطق

بن جعفر (ع)، از نوادگان امام صادق (ع) که به گزارش مقری در شهر لبله ساکن بود (مقری، ۱۹۹۷: ۶۰/۳). طرح ادعای حضور فراوان و گسترده علویان در برخی شهرهای اندلس، توسط بعضی پژوهشگران (مطهری، ۱۳۹۲: ۳۸)، به طور جد محل تردید است. طبق گزارش مقری منازل الهاشمی در لبله (مقری، ۱۹۹۷: ۶۰/۳) وجود داشت؛ اما با بررسی منابع تاریخی و رجالی، این امر نمی‌تواند دلیلی بر حضور گسترده خاندان‌های سادات باشد.

در قرن پنجم قمری/یازدهم میلادی ابو اسماعیل ابراهیم بن ناصر بن طباطبا در کتاب خود، تنها از دو نفر علوی نام برده است که به اندلس وارد شدند: یکی از اولاد امام حسین (ع) به نام ابو عبدالله محمد بن علی بن حسین بن عیسی رومی فرزند محمد ازرق بن عیسی اکبر پسر محمد اکبر فرزند علی عریضی بن جعفر صادق (ع) و دیگری ادریس بن عبدالله (ابن طباطبا، ۱۳۷۲: ۷۵ و ۷۶). درباره ورود ادریس بن عبدالله آنچه در منابع آمده، در مغرب بوده است و حضور وی در اندلس، آن هم در زمانی که امویان در آنجا حاکم بودند، به شدت محل تردید است و در منابع دیگر، هیچ ذکری از ورود او به اندلس نیامده است.

منابع دیگر از یک نفر مدعی علوی، به نام شقیابن عبدالواحد مکناسی نام می‌برند که خود را منسوب به امام علی (ع) یا فاطمه (س) می‌دانست (رک: ابن قوطیه، ۱۳۶۹: ۵۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۲: ۶۰۵/۵؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶: ۱۷۷/۳). او خود را عبدالرحمن بن محمد می‌نامید و از سال ۱۵۱ تا ۱۶۰ ق/۷۶۸ تا ۷۷۷ م، شورش برضد عبدالرحمن داخل به راه انداخت. آنچه از نسب وی به دست می‌آید آن است که وی بربر بوده و نسب علوی وی محل تردید است. ابن عذاری او را الداعی الفاطمی می‌نامد (ابن عذاری، ۱۹۸۰: ۵۴/۲ و ۵۵) و شاید این

ارتباط مستقیم داشته است. تشکیل حکومت علویان در طبرستان (آملی، ۱۳۴۸: ۶۵ و ۶۶) یا زیدیان در یمن (یحیی بن حسین، ۱۹۳۶: ۷/۱) یا ادریسیان در مغرب الاقصی (سلاوی، ۲۰۰۱: ۲۳/۲) به علت حضور علویان و سادات در این مناطق بوده است.

مهاجرت سادات و علویان به اقصی نقاط مختلف سرزمین‌های اسلامی (رک: ابن طباطبا، ۱۳۷۲: ۲۱۷ تا ۲۱۹ و ۲۸۹؛ آملی، ۱۳۴۸: ۶۱) آشنایی مسلمانان با عملکرد دولت‌های مخالف آنان، همبستگی و محبت به اهل بیت (ع) و گرایش عقیدتی و سیاسی به آنان را باعث می‌شد. در واقع، مهاجرت علویان و سادات نقطه عطفی در تاریخ اسلام به وجود آورد که دگرگون ساختن مناطق و واژگونی دولت‌ها را در پی داشت؛ چنان‌که در دراز مدت و در بعضی مناطق، اسباب گرایش به تشیع و به تبع آن، قدرت‌های نوظهور شیعی یا قدرت‌هایی با گرایش شیعی به وجود آورد. نتیجه دیگر این مهاجرت‌ها، تداوم نسل سادات و فرزندان شجره نبوت در آن مناطق بود. با ازدیاد نسل و پرورش نیروهای تازه نفس و جوان، عقیده و ایمان سادات و علویان موروثی شد. اندلس جز مناطقی از دنیای اسلام بود که در طول حاکمیت مسلمانان در آنجا، علویان و سادات حضوری کمرنگ داشتند. در طول تاریخ هشتصد ساله مسلمانان اندلس، اگر حضور حمودیان را که منسوب به علویان هستند^۱ استثنا کنیم، در منابع از حضور خاندانی علوی که به عنوان خاندانی تأثیرگذار در تحولات سیاسی یا فرهنگی یا مذهبی اندلس باشد، گزارشی نیامده است.

گزارش‌های موجود از حضور تعداد محدودی از سادات در اندلس حکایت دارند که نسب برخی از آن‌ها محل تردید جدی است. در منابع گزارشی از حضور اعقاب ساداتی هم که در این منطقه حضور یافتند، نیامده است؛ مانند هاشم بن حسین بن ابراهیم

تعبیر بتواند نشان دهد که او برای تأسیس حکومتی مستقل از عباسیان تلاش می‌کرد.

ابراهیم بن ادربس حسنی، از بازماندگان ادربسیان، از دیگر افراد منسوب به اهل بیت (ع) است که در اندلس حضور یافت. او به همراه فرزندش، محمد، به اندلس رفت و در قرطبه ساکن شد؛ ولی بعد از مدتی، منصور بن ابی عامر او را از اندلس اخراج کرد (ابن ابار، ۱۹۵۶: ۲۲۷/۱).

حضور کمرنگ و کم تعداد اهل بیت (ع) و سادات و علویان در اندلس در حالی بود که این منطقه پذیرای حضور گسترده قبایل و خاندان‌ها و افراد مختلف عرب بود. نبود بستر مناسب برای پذیرش علویان و سادات در اندلس، از عوامل زمینه‌ساز نفوذ نیافتن و گسترش نکردن تشیع در این منطقه بود.

حضور کمرنگ اصحاب و روایان اهل بیت و قبایل و خاندان‌های شیعی

از زمینه‌ها و عوامل موثر گسترش تشیع در مناطق مختلف عالم اسلام، حضور اصحاب و روایان اهل بیت (ع) یا قبایل و خاندان‌های شیعی بود. در بررسی عوامل زمینه‌ساز نفوذ تشیع در مناطقی مثل ایران، به عواملی همچون مهاجرت اصحاب ائمه و قبایل شیعی برخورد می‌کنیم. گسترش تشیع در قم، به علت حضور قبیله شیعی اشعری بود. حضور قبایل یمانی شیعی در کوفه و عراق به طور مسلم، در گسترش تشیع در این مناطق بسیار تأثیرگذار بود. حجم گسترده‌ای از اصحاب ائمه (ع) یا قبایل شیعی، در مناطق شرقی خلافت حضور یافتند که در گرایش مردم آن مناطق به تشیع بی‌تأثیر نبودند.

در طول هشت قرن حاکمیت مسلمانان در اندلس، گزارش‌های محدودی از حضور اصحاب و روایان و قبایل هوادار اهل بیت (ع) در منابع آمده است. درباره

حضور قبایل شیعی در اندلس، تنها ابن حزم گزارشی از حضور همدانیان (ابن حزم، ۲۰۰۲: ۳۹۷) داده است. در این گزارش، ابن حزم از حضور افرادی از این قبیله با گرایش شیعی خبر داده است؛ ولی از نقش آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی و مذهبی سخنی به میان نیاورده است و دیگر منابع، از حضور همدانیان یا دیگر قبایل شیعی گزارشی نداده‌اند. به نظر می‌رسد حضور همدانیان در اندلس، تأثیری بر نفوذ و گسترش تشیع نداشته است؛ چون اولاً گزارشی از حضور آنان در تحولات سیاسی و نظامی با حفظ عقاید شیعی نیامده و ثانیاً هیچ اقدام فرهنگی یا مذهبی، مانند تبلیغ عقاید شیعی، از جانب آنان بیان نشده است. به نظر می‌رسد حضورشان در اندلس، به اعتقادات شیعی آن‌ها ارتباطی نداشته است؛ پس با وجود این، نمی‌توان در گسترش تشیع نقشی برای آن‌ها متصور شد.

راجع به حضور اصحاب ائمه (ع) در اندلس گزارش‌هایی وجود دارد؛ ولی اولاً تعداد این افراد بسیار کم است و ثانیاً صحابی بودن و انتساب بعضی از آنان به اهل بیت (ع) محل تردید است.

در منابع، نام چند صحابی اهل بیت (ع) در اندلس آمده که یکی از آنان ابوعلی حسین بن عبدالله حنّش صنعانی است. گفته شده است که وی در صفین در کنار امام علی (ع) حضور داشت و پس از شهادت امام (ع)، به مصر آمد. در فتح اندلس، حنّش همراه موسی بن نصیر (الرقیق، ۱۹۹۰: ۴۷) و در قیام ضد عبدالملک بن مروان، همراه ابن زبیر بود که بعدها، عبدالملک از خطاهای او درگذشت (مقری، ۱۹۹۷: ۷/۳ و ۸). در برخی منابع، بنای جامع سرقسطه و البیره منسوب به اوست (ابن فرضی، ۱۹۹۸: ۱۲۷/۱).

برخی محدثان اهل سنت، حنّش را در ذیل روایان روایات امام علی (ع) قرار داده‌اند. (بخاری، بی‌تا: ۹۹/۳). در این منابع، وی به عنوان صحابی امام علی (ع)

بن یحیی بن سعد بن عباد انصاری از افراد دیگر مرتبط با تشیع است که به عنوان عامل تأثیرگذار برای تشیع معرفی شده است. وی بر ضد عبدالرحمن داخل قیام کرد. به اعتقاد برخی، این قیام در ظاهر به نام محبت اهل بیت (ع) و تشیع علی (ع) و در واقع، با هدف رسیدن به حکومت رخ داد؛ زیرا در نهایت، حسین بن یحیی با عبدالرحمن داخل راه آشتی و سازش در پیش گرفت و بر دوست شیعی خود، یعنی سلیمان بن یقظان، طغیان کرد و تغییر مسیر داد (دعوتی، ۱۳۷۵: ۱۴).

در کتب رجالی و حدیثی فقط با دو نفر به نام‌های معاویه بن صالح (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۸/۲) و محمد بن وضاح (لطفی، ۱۳۹۲: ۱۱۴)، از روایان روایات ائمه (ع) در اندلس، برخورد می‌کنیم. در حالی که اندلس در سال ۹۲ ق/۷۱۱ م و در دوره امامت امام سجاد (ع) فتح شد و حدود ۱۶۸ سال از دوران امامت ائمه (ع)، هم‌زمان با اندلس اسلامی بود. با مراجعه به زندگی این روایان، آشکار می‌شود که اولاً تأثیر درخور ذکری در گسترش معارف حدیثی اهل بیت (ع) نداشتند و ثانیاً در کتب حدیثی امامیه روایتی از آنان ذکر نشده است.

معاویه بن صالح از جمله شرفیانی بود که مدتی در اندلس به سر می‌برد؛ از این رو، رجال نویسانی همچون شیخ طوسی نسبت اندلسی به او داده و او را در شمار روایان روایات امام صادق (ع) معرفی کرده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۳۰۳). معاویه متولد حمص بود و در سال ۱۲۵ ق/۷۴۳ م به همراه تعدادی از مروانیان، به اندلس فرار کرد؛ سپس در دوره عبدالرحمن داخل، به مقام قضاوت رسید (ذهبی، ۱۴۱۳: ۲۴۶/۸). وی از روایان مشترک بین شیعه و سنی بود؛ چون روایات او در کتب اهل سنت، از جمله صحاح سته، آمده است (لطفی، ۱۳۹۲: ۱۲۴). با وجود این، از فعالیت‌های حدیثی او در اندلس، گزارشی در دست نیست. حضور معاویه بن صالح در اندلس، هیچ پیامد علمی در رواج

معرفی شده (بخاری، بی‌تا: ۹۹/۳) و در کانون روایان قرار گرفته است (عجلی، ۱۴۰۵: ۳۲۶/۱)؛ ولی در منابع رجالی شیعی، نام حنّشِ صنعانی با گرایش شیعی در اندلس و مغرب ذکر نشده است. در این منابع، از فردی به نام حنّش بن مقعر به عنوان راوی روایات امام علی (ع) یاد شده است (شیخ طوسی، ۱۴۱۵: ۶۲)؛ ولی وی در اندلس نبوده است. از این رو، نمی‌توان حنّش صنعانی را در جمع اصحاب ائمه معرفی کرد که اندیشه‌های شیعی را در اندلس رواج داد.

از دیگر افراد مرتبط با اصحاب ائمه (ع) در اندلس، عبدالله بن سعید بن عمار بن یاسر است. جد وی عمار یاسر بود. او از مخالفان امویان بود و یوسف بن عبدالرحمن فہری در هنگام ورود عبدالرحمن داخل، به عبدالله توصیه کرد تا به جنگ با عبدالرحمن داخل بپردازد؛ زیرا از دشمنی خانوادگی بین آنان آگاه بود. قیام عبدالله با کشته شدنش پایان یافت (ابن بار، ۱۹۵۶: ۹۳/۱). فرزندان و نوادگان عبدالله بن سعید بن عمار، به عنوان بنو سعید شهرت یافتند (ابن خطیب، ۲۰۰۲: ۲۱۴/۱؛ ابن حزم، ۲۰۰۲: ۴۰۶). با وجود ذکر اعقاب عبدالله بن سعید در اندلس، گزارشی از فعالیت‌های هیچ فردی از این خاندان در ابعاد سیاسی، نظامی، فرهنگی و مذهبی نیامده است. طرح این مسئله که اعقاب عبدالله بن سعید نقش مهمی در گسترش عقاید شیعی در اندلس داشتند (مطهری، ۱۳۹۲: ۳۶)، با اخبار و گزارش‌های منابع هم خوانی ندارد.

از افراد و خاندان‌های دیگری نیز، به عنوان شیعی یاد شده است؛ از جمله محمد بن محمد زعیمی از نزدیکان سیدمرتضی علم‌الهدی (ابن بشکوال، ۱۹۵۵: ۵۷/۲). حضور این افراد در اندلس، می‌توانست در نفوذ و گسترش تشیع در این منطقه بی‌تأثیر نباشد؛ اما نکته مهم این است که این حضور به صورتی نبود که بتواند تشیع را در جامعه آن زمان اندلس مطرح کند. حسین

حضور امویان در اندلس

امویان از مخالفان و دشمنان جریان تشیع، در طول تاریخ بوده‌اند. اندلس را در دوره امویان، سپاه اموی حاضر در مغرب فتح کرد. پس از سقوط امویان در شام، شاخه‌ای از آن‌ها در سال ۱۳۸ ق/۷۵۶ م و در اندلس، قدرت را به دست گرفتند و تا سال ۴۳۵ ق/۱۰۴۳ م، بر آنجا حکومت کردند. این مسائل موجب شد که از همان آغاز فتح، در اندلس گرایش اموی غلبه یابد و حرکت سیاسی دینی تشیع در آنجا تضعیف شود. طی بیش از سه قرن سیطره امویان بر اندلس، آنان بزرگ‌ترین رقیب شیعی و جریان‌های متمایل به تشیع بودند. آن‌ها در اندلس، همان سیاستی را در پیش گرفتند که اجدادشان در شرق و بر ضد تشیع و علویان به کار گرفته بودند. امویان در طول حاکمیت خود در اندلس، تلاش کردند به لحاظ ورود تشیع در ابعاد سیاسی و فرهنگی، منطقه را در قرنطینه کامل قرار دهند. هدف آنان محو تشیع از اندلس و مهار آن در مغرب بود. می‌توان ادعا کرد که حکومت امویان مانع مستحکمی در برابر نفوذ و گسترش اندیشه‌های شیعی بود. از نظر امویان، هر حرکتی که بوی شیعه می‌داد محکوم بود. این در حالی است که در مناطق دیگر قلمرو اسلامی، شیعیان زندگی عادی خود را دنبال می‌کردند و حتی بر پایه برخی از اخبار، تعدادی از یاران ائمه به دستگاه خلافت نفوذ کردند.

مخالفت امویان اندلس با تشیع، در طول حکومت آنان، به عنوان سیاستی رسمی بود. همین سیاست موجب شد که برخی از شاعران و سخنوران و حتی اهل فضل، برای نزدیکی به امویان و جلب نظرشان، سخنانی موافق آنان و ضد اهل بیت (ع) و تشیع بر زبان آورند. امویان اندلس در تاریخ و سیرت خود، متعرض ایامی به نام خلافت امام علی (ع) نشدند و از

حدیث نداشت و وی فقط فردی بود که تمامی شهرتش در حدیث، به شرق جهان اسلام باز می‌گشت. نکته مهم و درخور توجه درباره این شخصیت آن است که در بین منابع امامی، «به رغم تصریح شیخ طوسی در کتاب رجال خود، مبنی بر نقل معاویه بن صالح از امام صادق (ع) هیچ روایتی از وی در منابع روایی نقل نشده است و وی به عنوان فردی مهمل در بین منابع امامیه شناخته شده است. افزون بر این، معرفی وی به عنوان فردی اندلسی را می‌توان به اعتبار اقامت وی در اندلس پذیرفت؛ زیرا وی فردی شرقی است که مدتی در غرب زیسته است» (لطفی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

محمد بن وضاح، برخلاف معاویه بن صالح، در قرطبه متولد شد و استادان مختلفی به خود دید (ابن فرضی، ۱۹۶۶: ۱۵/۲). وی از راویانی است که هم اهل سنت و هم شیعه، از او روایت نقل کرده‌اند. محمد بن وضاح دو سفر به شرق کرده و در این سفرها، از چهار نفر اخذ حدیث کرد؛ ولی در بین این استادان، ذکری از روایان شیعی به میان نیامده است. به همین علت، نمی‌توان بر اساس اطلاعات موجود فرض روایت محمد بن وضاح از راوی شیعی را اثبات کرد. «نکته درخور توجه این است که هیچ حدیثی از وی در منابع امامی نقل نشده و نام وی صرفاً در یک گزارش رجال کشی ذکر شده است. از این رو، وی در منابع امامی نیز نقشی پر رنگ نداشته و تنها نام وی در منابع رجالی ذکر شده است» (لطفی، ۱۳۹۲: ۱۱۶). با بررسی عملکرد این دو راوی اندلسی در منابع، این نکته مشخص می‌شود که بر اساس منابع موجود: اولاً اثری از روایان امامی یا افراد امامی در بین اندلسیان یافت نمی‌شود و ثانیاً اندلسی بودن افرادی که در منابع امامی اندلسی معرفی شده‌اند، اثبات کردنی نیست (لطفی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

تشیع آنچنان بود که مقدسی می‌گوید: اندلسیان «اگر معتزلی یا شیعی یا مانند آن بیابند چه بسا او را بکشند» (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۳۸/۱).

امویان با تلاش‌های چشمگیر برای مقابله با نفوذ شیعیان، بیزاری از تشیع را در قلب و اندیشه بخش گسترده‌ای از مردم اندلس وارد کردند.

عبدالرحمن داخل در طول حکومت خود به هر نوع دعوت هاشمی، اعم از علوی یا عباسی با قدرت تمام حمله قرار می‌کرد. افراد با هر نوع گرایش شیعی که داشتند، در کانون اتهامات مختلف قرار می‌گرفتند و با آزار یا قتل یا تبعید مواجه شده یا مجبور به فرار می‌شدند.

امویان محمد بن عبدالله بن مسره قرطبی، از بنیان‌گذاران و پیشگامان فلسفه در اندلس را متهم کردند که مأمور است با کمک گروه‌های اخوان، در اندلس یک فرقه هودار دولت فاطمی بسازد (حتی، ۱۳۶۶: ۶۶۶). به همین علت، وی در اندلس تحت فشار قرار گرفت و در اثر ستم امویان از قرطبه به مغرب فرار کرد. شاگردان او به عنوان اهل بدعت و اهواء دستگیر و به توبه وادار شدند (نباهی، ۱۹۹۵: ۸۷). ابوالقاسم محمد بن هانی ازدی مهلبی اندلسی (۳۲۶ تا ۳۶۱ ق/ ۹۳۸ تا ۹۷۲ م) شاعر بلند آوازه شیعی و متولد اشبیلیه را چون شیعه بود به زندقه متهم کردند؛ از این رو، او از اندلس فرار کرد و به خلیفه فاطمی، المعز، پناه برد (ذهبی، ۱۴۱۳: ۱۳۲/۱۶ و ۱۳۳؛ آل علی، ۱۳۷۰: ۲۸۶).

در راستای سیاست مبارزه با تشیع، امویان با دولت‌های علوی و شیعی مغرب در تقابل کامل بودند. مقابله با دولت ادریسیان در مغرب، از سیاست‌های ثابت امویان اندلس بود. شکل‌گیری اولین حکومت علوی تاریخ، در کنار مرزهای امویان، آنان را به تحریک بیشتر برای مقابله با این حکومت نوپا و عقاید و باورهای آن وادار کرد. حکومت

دید آنان، امام پس از عثمان و معاویه بن ابی‌سفیان، خلیفه چهارم بود. ابن عبدربه، شاعر برجسته اندلس، در تأیید این تفکر امویان در اشعاری خلافت امام علی (ع) را انکار و ایشان را از ردیف خلفا حذف کرد. او معاویه را به عنوان چهارمین خلیفه، جایگزین امام (ع) معرفی کرد (ابن ابار، ۱۹۵۶: ۲۹۳/۱). عباس بن ناصح عبدالرحمن دوم را وارث عدل می‌دانست و بعد از چهار نفری می‌آورد که با رسول‌الله (ص) آغاز می‌شدند و به عثمان بن عفان خاتمه می‌یافتند. محمد بن احمد بن قادم قرطبی ضمن طعن بر امام علی (ع)، به امام حسن (ع) نیز انتقاد می‌کرد (ابن فرضی، ۱۹۸۸: شماره ۴۷۵؛ مطهری، ۱۳۹۲: ۳۱).

در این دوران، مظاهر ضدیت شیعی آنچنان گسترش یافت که برخی از مخالفان اهل بیت، در پناه حمایت امویان، به برپایی جشن در روز عاشورا پرداختند. برخی از علمای همسو با سیاست امویان نیز، به این مسئله دامن زدند. عبدالملک بن حیب (م: ۲۳۸ ق/ ۸۵۳ م) از فقهای اندلس در دوره عبدالرحمن دوم، برای خوش آمد امیر اموی در بیان اظهار شادی و جشن در روز عاشورا، در شعری خطاب به عبدالرحمن دوم گفت:

لا تَنسِ لَایَنسَکَ الرَّحْمَنُ عَاشُورَا
وَادْکُورَةَ لَازَالَتْ فِی التَّارِیْخِ مَدْکُورَا
قَالَ النَّبِیُّ صَلَّى اللهُ تَسْمِیْلُهُ
قَوْلًا وَجَدْنَا عَلَیْهِ الْحَقُّ وَالنُّورَا
فَیَمَنْ یُوسِیعُ فِی انْفَاقِ مُوسِیْمَةَ
إِلَّا یَزَالُ بِذَٰلِكَ الْعَامِ مِیْسُورَا
(مقری، ۱۴۱۹: ۱۸۴/۲؛ مکی، ۱۳۷۶: ۲۴۵).

این شعر نماد عنادورزی و دشمنی امویان اندلس با تشیع است؛ چون در نظر شیعیان، هیچ روزی حزن‌انگیزتر از این روز نیست. در حالی که این شاعر اموی آن را عید گرفته است و دعوت به جشن و شادمانی می‌کند. سیاست رسمی امویان در ضدیت با

در مقابل امویان نیز از جریان‌ها و قیام‌های ضد فاطمیان حمایت می‌کردند و همین موجب می‌شد که بعضی از نویسندگان و شاهدان همسو با سیاست امویان، با استفاده از وضع موجود و به امید دستیابی به منافعی در دربار امویان، مطالب و اشعاری در راستای سیاست امویان ارائه کنند.

حاکمیت مذاهب فقهی اوزاعی و مالکی بر اندلس

یکی از عوامل نفوذ نیافتن و گسترش نکردن تشیع در اندلس، حاکمیت مذاهب فقهی اوزاعی و مالکی در آنجا بود. حاکمیت این مذاهب، به خصوص مالکی، مانعی برای مذاهب تشیع و احکام فقهی آن بود. علل گسترش مذاهب اوزاعی و مالکی را در اندلس، در دو بعد اجتماعی و سیاسی می‌توان خلاصه کرد:

الف. اجتماعی

از علل گسترش مذاهب اوزاعی و مالکی در اندلس، اوضاع اجتماعی این مناطق بود که با این مذاهب همراهی بیشتری داشت. باید دانست که رواج مذهب یا فقهی خاص در هر جامعه، معلول دو دسته عوامل است: دسته اول عواملی چون شخصیت بنیان‌گذار، نحوه تبلیغ، سیاست حکومتی و... که در مجموع می‌توان آن‌ها را عملکرد نخبگان جامعه نامید و دسته دوم اوضاع اجتماعی. در صورتی که فقه، مذهب یا قانون مذکور با وضع اجتماعی تضادهای کلی داشته باشد، امکان پیشرفت در آن محیط را نخواهد یافت. در این میان، پژوهش ما مربوط به بررسی عوامل دوم و تأثیر متقابل آن‌ها بر مذاهب فقهی حاکم بر جامعه اندلس در طول تاریخ آنجاست. اگر ارائه تحلیلی تا حدودی دقیق مد نظر باشد، بایستی درصد تأثیر هر یک از دو دسته عامل بالایی، یعنی نخبگان و عامل

ادریسیان به علل مختلف، امکان مقابله همه جانبه با امویان اندلس را نداشت؛ اما امویان این حکومت را تهدیدی برای خویش می‌دانستند. ادریسیان از زمان تأسیس در سال ۱۷۲ ق/ ۷۸۸ م تا انقراض، تحت فشار امویان بودند و سرانجام در اثر ضربت یکی از سرداران حکم دوم، خلیفه اموی که از سال ۳۵۰ تا ۳۶۶ ق/ ۹۶۱ تا ۹۷۷ م حکومت کرد، از پای درآمدند. از دیگر سیاست‌های امویان اندلس، مقابله با دولت فاطمیان در مغرب بود که از سال ۲۹۷ تا ۳۶۲/۹۱۰ تا ۹۷۳ م حکومت کردند؛ زیرا فاطمیان مغرب از رقیبان اصلی امویان اندلس بودند که نه تنها وحدت خلافت عباسی را از بین بردند، بلکه برای امویان اندلس، وضعیتی جدید و مشکل‌ساز پدید آوردند.

فاطمیان با ادعای نسب علوی، داعیه رهبری دنیای اسلام را داشتند. فاطمیان بعد از آنکه قدرت خویش را در مغرب تحکیم بخشیدند، به فکر توسعه قلمرو خود در نقاط مختلف مغرب و حتی اندلس برآمدند؛ پس داعیانی به اندلس اعزام کردند. امویان به منظور مقابله با آنان، تمام جریان‌ها و قدرت‌های متمایل به فاطمیان و تشیع را سرکوب و با هر آنچه بوی شیعی و طرفداری از علویان فاطمی می‌داد به شدت برخورد کردند. دشمنی امویان با فاطمیان شیعی موجب شد تا آن‌ها حذف دولت فاطمیان را سرلوحه برنامه‌های سیاسی و نظامی خویش قرار دهند. امویان با تحریک برخی از قبایل بربر مغرب، سرانجام بر بخشی از قلمرو فاطمیان دست یافتند و این دولت شیعی مستقر در مغرب را در آستانه سقوط قرار دادند.

آنچه بر وحشت امویان از فاطمیان می‌افزود آن بود که فاطمیان علوی برای گسترش عقاید شیعی خود در دیار اسلام، از جمله اندلس، تلاش می‌کردند و در استفاده از هر شورش علیه امویان، لحظه‌ای به خود تردید راه نمی‌دادند (رک: نعنی، ۱۳۸۰: ۳۲۶ و ۳۲۷).

مدون درنیامده بودند. می توان چنین گفت که فقه اوزاعی، فقهی حدیثی و تا حدودی ساده بوده و به طور کلی، مناسب اوضاع نیمه مدنی عرب در نیمه اول قرن دوم هجری بود. این دوره چندان نپایید. هشام بن عبدالرحمن، امیر اموی اندلس که از سال ۱۷۲ تا ۱۸۰ ق/ ۷۸۸ تا ۷۹۶ م حکومت می کرد، کوشید مذهب مالکی را در اندلس رسمی کند (ابن حماد، بی تا: ۱۱۸/۲؛ آیتی، ۱۳۶۲: ۵۴).

مذهب مالکی جز مذاهب حدیثی به شمار می رود. این مذهب قیاس را نیز در مواقعی که نصی از کتاب، سنت، قول صحابی و اجتماع اهل مدینه یافت نشود، معتبر می داند (عظیمی، ۱۳۸۵: ۷۸)؛ اما به لحاظ اهمیت به رأی و قیاس، پس از مذاهب حنفی و شافعی و بالاتر از حنبلی قرار می گیرد (گرجی، ۱۳۷۵: ۸۱) در همان سال های حکومت هشام، مذهب مالکی رفته رفته در اندلس قوت گرفت (رک: اصطخری، ۱۳۶۸: ۴۸) و عده ای از اندلسی ها، در مجلس درس مالک حاضر شدند (وات، ۱۳۵۹: ۷۳). در دوره حکومت فرزند هشام، یعنی حکم که از سال ۱۸۰ تا ۲۰۶ ق/ ۷۹۶ تا ۸۲۱ م به طول انجامید، مذهب مالکی مذهب رسمی اندلس شد (ابن حماد، بی تا: ۱۱۸/۲). در این توسعه مذهب مالکی در اندلس، جهت گیری های سیاسی نیز تأثیر داشت؛ اما برای اثبات آنکه رواج مذهب مالکی در اندلس بیشتر تحت تأثیر اوضاع اجتماعی بود، تا اوضاع سیاسی، می توان به دو نکته اشاره کرد:

۱. نفس پذیرش مذهب مالکی در اندلس؛ البته با توجه به اعمال حکومت، این علت خود به تنهایی کافی نیست؛ اما زمانی که با علت دوم مقارن شود می تواند معنادار باشد.

۲. ثبات مذهب مالکی در اندلس؛ پس از سقوط امویان با وجود فعالیت دیگر مذاهب فقهی و نیز

پایینی، یعنی توده مردم تعیین شود؛ مثلاً باید دانست هنگامی که ترکان حنفی وارد آسیای صغیر می شوند و اسلام را با شمشیر توسعه می دهند و خود از حافظان مذهب حنفی هستند، طبیعی است که مذهب حنفی در آنجا رواج یابد؛ یا در جنوب شرقی آسیا که به طور عمده، تجار حنفی مذهب سواحل خلیج فارس و عراق اسلام را رواج دادند؛ اما در جایی مانند عراق که خود خاستگاه مذهب اهل رأی و محل انتشار آن بود، گرچه تمایل حکومت عباسی نیز بی تأثیر نبود، می توان مذهب حنفی را تا حدی نمایانگر اوضاع فرهنگی و تمدنی توده مردم عراق به شمار آورد. همین امر درباره مصر نیز صدق می کند که در آنجا، فشارهای سیاسی چندان تأثیری بر رواج مذهب شافعی نداشت. از آنجا که اوضاع اجتماعی بر نوع مذهب فقهی رایج در جامعه تأثیر می گذارد، می توان نتیجه گرفت که وضع اقلیمی تأثیر خود را بر فقه، به صورت مستقیم و از طریق اوضاع اجتماعی اعمال کرده است.

اوضاع فقه در اندلس

دهه های پس از فتح، اندلس بسیار تحت نفوذ تفکرات اموی و مردم شام بود؛ بنابراین فقه مردم شام، یعنی فقه اوزاعی، نیز در آن رواج یافت. تاریخ دقیق این رویداد به درستی مشخص نیست؛ اما مذهب فقهی اوزاعی چگونه فقهی بود؟ مذهب اوزاعی جز مذاهب اهل حدیث شمرده می شود که در آن، از رأی و قیاس دوری می کنند (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۴۶؛ بدران، ۱۳۸۱: ۱۵۶ تا ۱۵۸). شاید مذهب مالکی تکمیل شده مذهب اوزاعی و ادامه آن باشد (وات، ۱۳۵۹: ۷۳). در واقع، در دوره رونق مذهب اوزاعی، مذاهب اهل تسنن هنوز چارچوب اصلی خود را به دست نیاورده و به صورت منظم و

سیاست آزادی فکری ملوک الطوائف.

شاید در اینجا این احتمال مطرح شود که رواج نیافتن دیگر مذاهب در اندلس، به علت آشنا نبودن اندلسیان با این مذاهب یا تمایل نداشتن حکام باشد؛ اما این مسئله صحیح نیست؛ چرا که بعدها گروه‌هایی از فقهای شافعی و ظاهری در اندلس پیدا شدند که البته حکام، آزار آنان به دست مالکیان را مانع می‌شدند. این فعالیت‌ها بیشتر در دوره ملوک الطوائف بود که در کل، آزادی فکری بیشتری وجود داشت.

می‌دانید که از اواخر دولت اموی و نیز پس از سقوط آن، علمایی به مطالعه دیگر شاخه‌های فقه، همچون مذهب شافعی یا ظاهری، روی آوردند و به ویژه مذهب ظاهری به دست ابن حزم اندلسی (۳۸۴ تا ۴۵۶ ق/ ۹۹۴ تا ۱۰۶۴ م) قوام اصلی خود را به دست آورد (الزلمی، ۱۳۷۵: ۶۹). با وجود این، هیچ کدام از این مکاتب به طور رسمی شناخته نشده و در دادگاه‌ها برای آن‌ها جایی در نظر گرفته نشد (وات، ۱۳۵۹: ۷۵). چنان‌که مذهب مالکی مذهب بلامنازع اندلس بود و دیگر مذاهب تنها در سطح نخبگان مطرح بودند و در میان اقبشار اجتماعی، راهی برای نمود نیافتند. در واقع، وضع اجتماعی نه‌آمادگی پذیرش مذهب پیشرفته‌تر شافعی و نه قبول مکتب خشک‌تر ظاهری را داشت؛ چرا که به ویژه در زمان ملوک الطوائف، علمایی با این دیدگاه‌ها در اندلس حضور داشتند و سعه صدر و آزاد اندیشی حکام نیز می‌توانست فعالیت آن‌ها را تسریع کند. در واقع، بستر برای دیگر مکاتب تا حدی مساعد بود؛ با این حال، این مکاتب جایگاهی در میان توده مردم نیافتند. چاره‌ای نیست جز اینکه مهم‌ترین عامل توفیق نیافتن را نامناسب بودن این مکاتب، از جمله مکتب فقهی شیعه، برای اوضاع اجتماعی اندلس به شمار آورد.

در واقع، هر چه پایگاه اجتماعی مذهبی گسترده

شود، زمینه و امکان نفوذ از دیگر مذاهب گرفته می‌شود. همین مسئله در اندلس و در تقابل بین مذهب مالکی و شیعه اتفاق افتاد. مذهب مالکی که هم در بین نخبگان دینی و سیاسی و هم در بین عموم مردم جایگاهی به دست آورده بود، با کمک فقها و محدثان خود، توانست در عرصه فرهنگی و در مناطق مختلف اندلس، فعالیت‌های گسترده‌ای انجام دهد. این فعالیت‌ها جایگاه این مذهب را تثبیت کرده و عرصه را برای فعالیت‌های شیعه و مذاهب دیگر تنگ کرد.

ب. علل سیاسی

امرای اموی اندلس اهتمام شدیدی برای گسترش و تثبیت مذهب مالکی کردند. ترویج و گسترش مذهب مالکی در اندلس، به وسیله امویان، برای آن بود که از یک سو جنبش‌های شیعی را متوقف سازند و از سوی دیگر، نفوذ فقه حنفی را سد کنند تا مذهب حنفی عراقی که تأیید شده خلفای عباسی بود، جایگاهی پیدا کند. از همان ابتدای فعالیت مذهب مالکی، این مذهب در اندلس با حمایت امرای امویان مواجه شد. هشام بن عبدالرحمان (۱۷۲ تا ۱۸۰ ق/ ۷۸۸ تا ۷۹۶ م) در دوران امارت خود، مذهب مالکی را در اندلس رسمیت بخشید و مردم را به عمل بر طبق آن وادار کرد. او فرمان داد که بر اساس مذهب مالکی، قضاوت و فتوا فقهی باشد (قاضی عیاض، ۱۱۹۶۵: ۱۶۵). حمایت امویان از مذهب مالکی زمینه ساز حضور گسترده فقهای مالکی مانند یحیی بن یحیی لیبی، معروف به عاقل اندلس، (خشنی، ۱۹۹۹: ۲۷۹) در عرصه حاکمیت شد و به دنبال آن مخالفان از جمله شیعیان، تحت فشار قرار گرفتند. مقدسی درباره وضعیت مذهب مالکی در اندلس می‌نویسد: در اندلس مذهب مالک و قرائت نافع رایج است. مردم اندلس گویند ما به جز کتاب خدا و موطا مالک

زمانی که به بعضی از عادات و امور رایج در میان مسلمانان برخورد می‌کردند و می‌دیدند که تغییر آن آسان نیست، ناچار برای حل آن، به پوشش فقهی تحت مندوحه العرف و العاده که از اصول فقه مالکی است، متوسل می‌شدند (آل علی، ۱۳۷۰: ۲۷۵).

نتیجه

جایگاه تشیع در اندلس، از نظر گستردگی جمعیت و نفوذ سیاسی و فرهنگی و مذهبی، در مقایسه با دیگر مناطق شرقی خلافت یکسان نیست. در پاسخ به اینکه چرا تشیع در اندلس نتوانست همانند مناطق شرق خلافت نفوذ و گسترش پیدا کند، باید علل را در مسائلی جستجو کرد که به طور معمول در گسترش تشیع تأثیرگذار بوده‌اند؛ پس به طور قاعده، با فقدان آن عوامل در اندلس، به پاسخ سؤال اصلی مقاله می‌رسیم.

از عوامل گسترش تشیع، حضور سادات و علویان است. حضور این گروه‌ها در مناطقی همچون نواحی مرکزی و شمالی و شمال شرق ایران، در گسترش تشیع بی‌تأثیر نبوده است؛ اما گزارش‌های منابع از حضور کم فروغ سادات و علویان در مناطق اندلس حکایت دارند. افراد معدودی از سادات در اندلس حضور یافتند و اولاً گاه نسب آنان محل تردید است و ثانیاً نشانی از اعقاب و تداوم نسل آن‌ها نیست. همین وضعیت درباره اصحاب، روایان روایات ائمه و قبایل و خاندان‌های شیعی صدق می‌کند. از قبایل شیعی که در اندلس حضور یافتند در منابع، فقط با نام همدانیان یمنی برخورد می‌کنیم؛ اما آنچه مهم است اینکه ذکری از نقش تأثیرگذار آنان در تحولات سیاسی و نظامی و فرهنگی نیست. اصحاب و روایان معدودی از ائمه (ع) در اندلس حضور یافتند. در منابع رجالی، با نام دو نفر از روایان ائمه (ع) در

نمی‌شناسیم. هر موقع به فردی حنفی یا شافعی دست یابند او را بیرون کنند و اگر معتزلی یا شیعی یا مانند آن بیابند چه بسا او را بکشند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۳۸/۱). در این دوره، اتحادی دو جانبه میان فقهای مالکی و حاکمان اموی دیده می‌شود و همان گونه که حکومتیان انتظار داشتند فقهای مالکی آنان را در برابر مخالفان تأیید کنند، مالکی‌ها هم از حکومتیان می‌خواستند تا مخالفان را سرکوب کنند (ر.ک: ابن سهل، ۱۹۹۷: ۸۳؛ مطهری، ۱۳۹۲: ۳۳). فقهای مالکی در پناه حمایت حاکمیت اندلس، بر شیعیان محدودیت ایجاد کرده و گاه آن‌ها را به بدعت متهم می‌کردند. ابن سهل اندلسی ضمن معرفی شیعیان به عنوان اهل بدعت می‌گوید: بدعت‌گذاران دو گروه‌اند: یک گروه شیعیان غالی که معتقد به قداست علی (ع) و فرزندانش هستند؛ این گروه شایسته تکفیر هستند. گروه دوم از شیعیان افرادی هستند که به تمجید علی (ع) و اولاد او می‌پردازند و آنان را بهترین مسلمانان می‌دانند. این افراد در گمراهی و دوری از حق به سر می‌برند و از سنت و جماعت خارج شده‌اند (ابن سهل اندلسی، ۱۹۸۱: ۳۸).

اندلسیان با تکیه بر مذهب مالکی و مقاومت در برابر مذهب شیعه، در پی آن بودند که اندلس را از نزاع‌های فرقه‌ای مشابه بغداد که صحنه گسترده‌ای هم به خود گرفته بود، دور نگه دارند. پیروی از مذهب مالک و تعصب بر آن، آنان را از جنگ و جدال و اختلافات مذهبی که میان حنفیه و شافعیه و و حنبلیه بر پا بود، برکنار داشت (آل علی، ۱۳۷۰: ۲۷۴).

از طرف دیگر، شیوه فقهای مالکی که به خود اجازه نمی‌دادند آزادانه به بحث و پژوهش و اجتهاد بپردازند، موجب شده بود که اندلسیان احساس کنند این مذهب کمتر زمینه نزاع‌های فرقه‌ای ایجاد می‌کند. البته فقهای مالکی در مواقع استثنایی مانند

کتابنامه

الف) کتاب‌های فارسی

- . آل علی، نورالدین، (۱۳۷۰)، اسلام در غرب، تهران: دانشگاه تهران.
- . آملی، اولیاءالله، (۱۳۴۸)، تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- . ابن بسام، ابوالحسن علی، (۱۹۹۸)، الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، تحقیق سالم مصطفی البدری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ابن سعد، محمد، (۱۹۹۰)، طبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، بیروت: دارکتب العلمیه.
- . بن هانی، ابوالحسن محمد، (۱۹۶۴)، دیوان ابن هانی، بیروت: دارصادر.
- . ابن ابار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، (۱۹۵۶)، التکمله لکتاب الصله، قاهره: مطبعه السعاده.
- . ابن اثیر، عزالدین، (۱۴۰۲)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار بیروت.
- . ابن بشکوال، ابوالقاسم خلف بن عبدالملک، (۱۹۵۵)، الصله فی تاریخ ائمه الاندلس و علمائهم و محدثیهم و فقهایهم و ادبائهم، تصحیح سیدعزه عطار حسینی، قاهره: مطبعه السعاده.
- . ابن حزم، ابومحمد علی بن احمد، (۲۰۰۲)، جمهره انساب العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ابن حماد، مانع الجهنی، (بی تا)، الموسوعه المیسره فی الادیان و المذاهب المعاصره، بی جا: بی نا.
- . ابن خطیب غرناطی، لسان‌الدین ابو عبدالله، (۲۰۰۲)، اعمال الاعلام، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ابن خلدون، (۱۳۶۶)، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

اندلس برخوردار می‌کنیم. با بررسی عملکرد این دو راوی در منابع، مشخص می‌شود که اولاً اثری از روایات روایان امامی در بین اندلسیان نیست و ثانیاً اندلسی بودن افرادی که در منابع امامیه اندلسی معرفی شده‌اند، اثبات کردنی نیست. حاکمیت شاخه‌ای از امویان در اندلس که به نام امویان اندلس شهرت دارند، سد مهمی در گسترش نفوذ تشیع در آن منطقه بود. آن‌ها در طول حاکمیت خود بر اندلس، تلاش کردند به لحاظ نفوذ تشیع در ابعاد فرهنگی و مذهبی و سیاسی، منطقه را در قرنطینه کامل قرار دهند. امویان با تلاش‌های گسترده برای مقابله با نفوذ شیعیان، بیزاری از تشیع را در قلب و اندیشه بخش گسترده‌ای از مردم اندلس وارد کردند. گسترش مذاهب اوزاعی و مالکی، به خصوص مذهب دوم، نقش مهمی در نفوذ نیافتن و گسترش نکردن تشیع داشت. فقهای مالکی در پناه حمایت حاکمیت اموی، بر شیعیان محدودیت ایجاد می‌کردند. در این دوره، اتحادی دو جانبه میان فقهای مالکی و حاکمان اموی دیده می‌شود. محور این اتحاد شناخت منافع طرفین بوده و نتیجه آن مخالفت با گسترش مذاهب غیرمالکی، به خصوص تشیع، بود.

پی‌نوشت

۱. نسب ابن حمود محل اختلاف است. اکثر مورخان نسب وی را علوی می‌دانند؛ ولی برخی دیگر به علت آمیزش طولانی مدت اجداد علی بن حمود با بربران مغرب و آشنا نبودن وی و بازماندگانش با زبان عربی، در صحت این انتساب شک کرده‌اند (رک: ابن اثیر، ۱۴۰۲: ۲۶۹/۹).

- . ابن سهل اندلسی، قاضی ابی الاصبغ، (۱۹۸۱)، ثلاث و نائق فی محاربه الاهواء والبدع فی الاندلس، قاهره: مرکز الدولی الاعلام.
- . ابن طباطبا، ابواسماعیل ابراهیم بن ناصر، (۱۳۷۲)، مهاجران آل ابی طالب، ترجمه محمدرضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . ابن عذارى، ابوالعباس احمد بن محمد، (۱۹۸۰)، البيان المغرب فی اخبار الاندلس و المغرب، بیروت: دارالثقافه.
- . ابن فرضی ازدی، ابوالولید عبدالله بن محمد، (۱۹۶۶)، تاریخ العلما و الرواه العلم بالاندلس، قاهره: دارالمصریه.
- . ابن قوطیه، ابوبکر محمد بن عمر، (۱۳۶۹)، تاریخ فتح اندلس، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، (۱۳۶۸)، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، تهران: علمی فرهنگی.
- . بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۷)، تاریخ الكبير، بیروت: دارالفکر.
- . بدران، ابوالعینین، (۱۳۸۱)، تاریخ فقه اسلامی، ترجمه نوید نقشبندی، سندرچ: دانشکده کردستان.
- . حتی، فیلیپ خلیل، (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.
- . خشنی، ابو عبدالله محمد بن حارث بن اسد، (۱۹۹۹)، اخبار الفقهاء و المحدثین، تحقیق مصطفی بدری، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- . ذهبی، شمس الدین، (۱۴۱۳ ق)، تذکره الحفاظ، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- . الرقیق، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، (۱۹۹۰)، تاریخ افریقیه و المغرب، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- . الزلمی، مصطفی ابراهیم، (۱۳۷۵)، خاستگاه‌های اختلاف
- در فقه مذاهب، ترجمه حسین صابری، مشهد: آستان قدس رضوی.
- . سلاوی ناصری، احمد بن خالد، (۲۰۰۱)، الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصى، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- . شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۵)، رجال، قم: اسلامی.
- . شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۳)، المسائل الصاغانیه، قم: کنگره جهانی شیخ مفید.
- . عجلی، احمد بن عبدالله، (۱۴۰۵)، معرفه الثقات، مدینه: مکتبه الدار.
- . عظیمی، حبیب الله، (۱۳۸۵)، تاریخ فقه و فقها، تهران: اساطیر.
- . قاضی عیاض، ابوالفضل عیاض بن موسی، (۱۹۹۵)، متریب المدارک و تقریب المسالک لمعرفه اعلام مذهب مالک، تحقیق احمدبکیر محمود، بیروت: دارالمکتبه الحیاه.
- . گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۸۵)، تاریخ فقه و فقها، تهران: سمت.
- . مالکی، ابوبکر احمد بن محمد، (۱۴۱۴ ق/ ۱۹۹۴ م)، ریاض النفوس، تحقیق بشیر البکوش، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- . مطهری، حمیدرضا، (۱۳۹۲)، اهل بیت در متون اسلامی اندلس، پایان نامه دوره دکتری، دانشگاه اصفهان.
- . مقری، احمد بن محمد بن احمد، (۱۹۹۷)، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، تحقیق احسان عباسی، بیروت: دارصادر و چاپ (۱۴۱۹) تحقیق یوسف بقاعی، بیروت: دارالفکر.

.....، (۱۴۱۹)، **نفع الطیب من**

غصن الاندلس الرطیب، تحقیق یوسف بقاعی، بیروت: دارالفکر.

مکی، محمودعلی، (۱۳۷۶)، **تشیع اندلس از آغاز فتح آن**

تا پایان دولت اموی، ترجمه رسول جعفریان، کتاب مقالات تاریخی، دفتر سوم، قم: الهادی.

نباهی، ابواسحق علی بن عبدالله، (۱۹۹۵)، **تاریخ قضاة**

الاندلس او المراقبه العلیا فیمن یتحق القضاء و الفتیا، تحقیق مریم قاسم طویل، بیروت: دارالکتب العلمیه.

نعنی، عبدالمجید، (۱۳۸۰)، **دولت امویان در اندلس**،

ترجمه محمد سپهری، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

وات، مونتگمری، (۱۳۵۹)، **اسپانیای اسلامی**، ترجمه

محمدعلی طالقانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

یحیی بن حسین بن قاسم محمد، (۱۹۳۶)، **انباء الزمن من**

اخبار الیمن، تحقیق محمدعبدالله ماضی، برلین: لیبیتسج بی‌نا.

ب) مقالات

دعوتی، میرالوالفتح، (۱۳۷۵). «تاریخ پیدایش تشیع در

اندلس»، کیهان اندیشه، ش ۷۰، ص ۱۲ تا ۲۲.

لطفی، سیدمهدی، (پاییز ۱۳۹۲)، «بررسی و نقد روایات

اندلسی در منابع روایی امامیه»، پژوهش‌های تاریخی

دانشگاه اصفهان، ش ۳ پیاپی ۱۹، ص ۴۹، ۱۱۱ تا ۱۱۸.